



فرهنگ

محمدرضا فلاح تفتی



# پیوند زور و زنا<sup>۳</sup>

واتیکان؛ گستره حکومت «مسیحیت» یا «پاپ»

## اشاره

گویا باید رد پای تناقض را در همه جای مسیحیت دید. در اعتقادش به تثلیث و تجسم خدا در عیسای ناصری، این تناقض نمود بیشتری دارد. این تناقض را در تعامل دین مسیحی با عالم سیاست نیز می توان یافت. این ارتباط و تعامل؛ فراز و فرود بسیاری دارد و تمام این قبض و بسطها بر اساس دین رخ داده است. هم آنان که قصر را به قیصر وانهادند؛ خود را تابع کتاب مقدس می دانستند و هم آنان که تنها به فرمانبرداری حاکمان از واتیکان خشنود می گشتند، این گونه بودند. شاید باید هر دو گروه را راست کیش بدانیم و این دو موضع متناقض را بپذیریم؛ چرا که در عالم مسیحیت، هر امر متناقضی را سری از اسرار الاهی می دانند!

## نظریه عهد جدید

موضوع دخالت دین در سیاست، در عهد جدید مطرح شده است. عهد جدید در قرن نخست میلادی پدید آمد، یعنی زمانی که یهودیان زیر سلطه امپراتوری بت پرست روم قرار داشتند. حضرت عیسی (ع) دقیقاً سه روز پیش از دستگیر و مصلوب شدن، با این پرسش فریسیان و هیرودیان (طرفداران هیرودیس پادشاه) روبه رو شد که آیا پرداخت مالیات به قیصر کاری قانونی است؟ مسیح پاسخ داد: «یکی از سکه هایی را که با آن خراج می دهید، به من نشان دهید». آنها یک دینار رومی را به او نشان دادند که بر روی آن تصویر قیصر و این نوشته حک شده بود: «امپراتور تیبریوس پسر اگوستس خدا». عیسی (ع) پرسید: «عکس و اسم چه کسی بر روی آن است؟» پاسخ دادند: «عکس و اسم امپراتور». پس او فرمود: «آنچه را که از امپراتور است به امپراتور و آنچه را که از خداست، به خدا بدهید». این گفته مسیح، احترام ویژه وی را به حاکمیت

قانونی دولت ها، هر چند بت پرست باشند، نشان می دهد و با این همه، قلمرو متمایز حاکمیت خدا را که نمی تواند مورد ادعای دولت ها باشد، نیز مشخص می سازد. در دیگر بخش های کتاب مقدس نیز، موضعی مشابه با این دیدگاه حضرت عیسی (ع)، از سوی دیگر نویسندگان کتاب مقدس اتخاذ شده است. پولس که او را دومین شخصیت بزرگ در عالم مسیحی می شناسند و از نویسندگان کتاب مقدس نیز است، در نامه ای خطاب به رومیان نوشته است: «هر شخص، مطیع قدرت های برتر بشود؛ زیرا که قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست، از جانب خدا مرتب شده است. حتی هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند، حکم بر خود آورد؛ زیرا از حکام، عمل نیکو را خوفی نیست، بلکه عمل بد را. پس اگر می خواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن که از او تحسین خواهی یافت؛ زیرا خادم خداست برای تو به نیکویی. لیکن



هر گاه بدی کنی، بترس؛ چون که شمشیر را عبث بر نمی‌دارد، زیرا او خادم خداست و با غضب، انتقام از بدکاران می‌کشد. لهذا لازم است که مطیع او شوی، نه به سبب غضب فقط، بلکه به سبب ضمیر خود نیز، زیرا که به این سبب نیز باج می‌دهید؛ چون که خادم خدا و مواظب در همین امر هستند.<sup>۱</sup> نویسندہ‌های مسیحی با توجه به نوشته‌های پولس، دیدگاه وی را درباره حاکمیت سیاسی و وظایف رعیت در برابر حاکمان چنین گرد آورده است:

۱. هر قدرتی از خداست ۲. حاکمان سیاسی از طرف خدا دارای مقامند ۳. مقاومت در برابر آنان، مقاومت در برابر خداست؛ زیرا آنان خادمانی هستند که قدرت خدا را بین مردم جاری می‌کنند ۴. اطاعت از آنان بر ضمیر واجب است و بخشی از اطاعت خداست. همین دیدگاه نیز در رساله‌های پطرس پثواک افکنده است. او می‌گوید: «لہذا هر منصب بشری را به خاطر خداوند اطاعت کنید: خواه پادشاه را که فوق همه است و خواه حکام را که رسولان وی هستند به جهت انتقام کشیدن از بدکاران و تحسین نیکوکاران؛ زیرا که همین است اراده خدا که به نیکوکاری خود، جهالت مردمان بی‌فہم را ساکت نماید. مثل آزادگان، اما نه مثل انانی که آزادی خود را پوشش شرارت می‌سازند،

بلکه چون بندگان خدا، همه مردمان را احترام کنید؛ برادران را محبت نمایید، از خدا بترسید و پادشاه را احترام نمایید.»<sup>۲</sup>

### پس از دوران رنج و محنت: دوران امپراتوری مقدس

مسیحیت در طی قرن نخست شکل‌گیری کلیسا در امپراتوری روم، در این جا و آن جا دوره‌ای از رنج و محنت را تجربه کرد؛ ایذا و آزار مسیحیان هم جنبه مذهبی داشت و هم جنبه سیاسی. در دوره آغازین کلیسا، جفا از جانب یهودیان وارد می‌آمد. فقط در دوره نرون بود که جفای سازمان یافته از سوی حکومت روم اعمال گردید، ولی حتی این جفاها نیز محلی و موقتی بود، تا این که از سال ۲۵۰ میلادی، تحت فرمانروایی دسیوس، جفاها عمومی و خشونت‌بار آغاز شد. گسترده‌ترین و بدترین شکنجه و آزار در دوران دیوکلیتوس در آغاز قرن چهارم میلادی رخ داد. موضوع اصلی، امتناع مسیحیان از پرستش امپراتور یا انجام آیین‌های بت پرستان بود. البته پنهانی بودن جلسات مسیحیان نیز خود اتهاماتی علیه آنان به دست می‌داد. شایعات؛ ایشان را به زنا با محارم، آدم‌خواری و دیگر کارهای غیر طبیعی متهم می‌ساخت، اما روزگار اندک اندک چهره مهربان خویش را نیز به مسیحیت نشان داد و دوران رنج مسیحی به پایان رسید. در سال ۳۱۱ میلادی، منشور بردباری از سوی امپراتوری روم صادر شد و اندکی بعد رویدادی مهم در تاریخ مسیحی رخ داد. سالگرد جلوس ماکستیتیوس در بیست و هفتم اکتبر نزدیک

بود و (نخستین) پنج سال حکمرانی او به پایان نزدیک می‌شد. قسطنطین [که در مقابل نیروهای ماکستیوس در کنار پل میلویان نزدیک رم اردو زده بود] در خواب، دستور یافت که نشان آسمانی خدا را روی سپرهای سربازان خویش نقش کند و پس از آن به جنگ مشغول شود. وی فرمان را اطاعت کرد و با حرف X که به شکل صلیب و بالای آن افراشته بود، مسیح را بر سپرها نقش کرد و در جنگ به پیروزی رسید. امپراتور قسطنطین به مسیحیت گروید و بدین ترتیب دوران اوج و شکوفایی مسیحیت فرارسید و وضع کاملاً نوینی پیش آمد.

نتایج ورود قسطنطین به مسیحیت به سرعت ظاهر شد: منافع و معافیت‌هایی برای روحانیون در قانون رومی وارد کردند، کلیساهای تازه‌ای از هزینه دولت بهره‌مند شدند و به خصوص در فلسطین، قسطنطین به ساختن بنای عظیمی بر اماکن مربوط به حیات و مرگ عیسی (ع) علاقه پیدا کرد. همین قسطنطین بود که نخستین شورای مسکونی را از اسقفان کلیسای عظیم نقیه در سال ۳۲۵م. تشکیل داد و ریاست جلسات آن را نیز بر عهده گرفت. وی در این جلسات خود را رسول برای همه کسانی که خارج از کلیسا هستند، معرفی کرد. او هم پادشاه بود و هم کاهن. امروزه هم در گرویدن قسطنطین به مسیحیت و هم سودمند بودن اقدام وی در پیوند دادن مسیحیت با سیاست تردید می‌کنند و اقدامات وی را نه از سر اعتقاد به مسیحیت، بلکه به خاطر انگیزه‌های سیاسی می‌دانند و بر این باورند که اقدام وی در داخل کردن سیاست به مسیحیت، سبب شد که مسیحیت صفا و پاکی نخستین خود را از دست بدهد. ازل کرنز می‌نویسد: "درست است که مسیحیت باعث اعتلای اخلاقیات جامعه گردید... اما کلیسا پی برد که همکاری نزدیک با دولت، در عین حال که مزایایی دارد، دارای مضراتی نیز می‌باشد. حکومت در مقابل حمایت و کمک به کلیسا، خواهان حق مداخله در امور روحانی و تعلیمی بود. قسطنطین در



شورای آرل در سال ۳۱۴ و شورای نقیه در سال ۳۲۵، گستاخانه حق داوری و قضاوت در امور کلیسایی را به خود اختصاص داد، در حالی که او فقط حاکم امور دنیوی امپراتوری بود. ... به نظر می‌رسد که نزدیکی کلیسا و دولت، بیش‌تر از آن که حامل برکات برای کلیسا بوده باشد، حامل نکات منفی بوده است.

#### نظریه دو شمشیر

همانطور که اشاره شد، قسطنطین خود را، هم پادشاه می‌دانست و هم کاهن و اخلافش نیز، هم برای خودشان حکومت دنیوی قائل بودند و هم خود را نماینده خدا در زمین می‌دانستند. آنان همواره بر این اعتقاد بودند که کلیسا باید تابع حکومت باشد، اما کلیسا در امپراتوری روم غربی در اروپا و به ویژه پاپ در رم، تفوق دولت در امور مربوط به کلیسا را پذیرفت و البته تاوانش را نیز پرداخت و بارها مورد تعدی قرار گرفت. در غرب دیدگاهی شکل گرفته بود که اندک اندک نظر غالب در مسیحیت شد. بر اساس این دیدگاه که شاید بتوان ریشه اولیه آن را در شهر خدای آگوستین یافت، ملکوت خدا دو بازو دارد: یک بازوی روحانی به پیشوایی پاپ که مسئول روح انسان‌ها بود و یک بازوی دنیایی که نسبت به سلامت جسمی و رفاه انسان‌ها مسئولیت داشت. پاپ و امپراتور می‌بایست یکدیگر را به طور متقابل حمایت کنند. این ایده سرانجام در دوره شارلمانی به تحقق پیوست.

پاپ لئون سوم، زمانی که به دست گروهی از مخالفان تا حد مرگ مضروب شد، روم را ترک کرد و به دربار شارلمانی حاکم فرانک پناه برد. شارلمانی همراه او به روم بازگشت و طی شورا، از پاپ اعاده حیثیت گردید. پاپ نیز در مراسم باشکوه عشاء ربانی در روز کریسمس سال ۸۰۰ میلادی، در حالی که شارلمانی در مقابل مذبح زانو زده بود، تاجی بر سر او گذارد و او را امپراتور رومی‌ها نامید و بدین ترتیب یک امپراتوری جهانی در کنار کلیسای جهانی پایه عرصه وجود گذارد و میراث کلاسیک روم و میراث مسیحی در یک امپراتوری مسیحی به یکدیگر پیوند خوردند. پس از این رخداد بود که نظریه دو شمشیر اندک اندک طرح شد و مستند آن، کتاب مقدس بود.

از نصوص عهد جدید که نظریه پردازان به آن استناد می‌کنند، آیه ۳۸ از فصل ۲۲ انجیل لوقا بود که در آن به دو شمشیر اشاره شده است. تعبیر دو شمشیر در این آیه که از آغاز سده دهم تا نیمه نخست سده دوازدهم به تدریج و با تحول علم تفسیر کتاب مقدس به دو قدرت دین و دنیا تمایز و استقلال آن دو در عین وحدت کلمه صاحبان دو شمشیر تفسیر می‌شد، با آغاز جدال تخصیص به یکی از آیه‌های مورد مناقشه نظریه پردازان موافق و مخالف کلیسا تبدیل شد. برنار قدیس، پاپ را صاحب اصلی هر دو شمشیر دانست، اما در عین حال او بر آن بود که پاپ رهبر دنیوی نیست و نباید ولایت او به تغلب باشد، بلکه رفتار او اسوه‌ای برای مؤمنان است. برنار قدیس، در فقره‌ای با اشاره به آیه یاد شده می‌نویسد: «پس هر دو شمشیر مادی و روحانی از آن کلیسا است. یکی باید برای کلیسا کشیده شود و شمشیر دیگر به وسیله کلیسا. یکی به دست روحانی و دیگری به دست شهسوار، اما به خواست روحانی و به فرمان امپراتور». جان اهل سالیسبوری، از پیروان برنار می‌نویسد: کوتاه سخن این که شهسوار و کبک کلیسا است. او آن بخشی از وظایف مقدس را انجام می‌دهد که انجام آن‌ها به دست روحانیان شایسته به نظر نمی‌رسد.

#### ۴. حکومت خداسالار یا کلیسایسالیاری

گفتم که بر اساس نظریه دو شمشیر و تفسیری که از آن شده است، شمشیر مادی نیز از آن کلیسا است، ولی پاپ رهبر دنیوی نیست، اما تقریباً به صورتی اجتناب‌ناپذیر، با رو به افول نهادن قدرت سیاسی در اروپای قرون میانه، رهبری کلیسا وسوسه شد تا به قلمرو سیاست پا گذارد. آغاز این ادعا به زمانی برمی‌گردد که پین - جد شارلمانی - در سال ۷۵۶، زمین‌هایی را در ایتالیا به پاپ‌ها اعطا کرد و آنان بر فرمانروایان ملی ادعای حاکمیت می‌نمودند، اما قرون یازدهم، دوازدهم و چهاردهم، اوج این استیلاطلبی کلیسا و دخالتش در عرصه قدرت مادی است و در این میان دو شخصیت نمود بیشتری دارند که نخستینشان گریگوری هفتم است. پاپ گریگوری هفتم، نامه‌ای نوشت که موضوع آن استیلاطلبی پاپ بر اقتدار دنیوی بود. عنوان این نامه در بایگانی‌های پاپی چنین



حل و فصل اختلاف خود با پاپ مأمور کرد که پارلمان نیز به نفع پادشاه رأی داد. پاپ بونیفاکوس هشتم نیز در واکنش به این اقدام، پادشاه فیلیپ را تکفیر کرد. پس فیلیپ برای آن که پاپ را مغلوب سازد، بار دیگر پارلمان را به یاری طلبید و این بار پارلمان، پاپ را مردی جانی و کافر و فاسد الاخلاق اعلام کرد و نیروهای فیلیپ نیز پاپ را با کمال ذلت اسیر

کردند. به دنبال این جریان بود که سلسله پاپی به فرانسه منتقل شد و پاپ‌ها مطیع و تحت اراده پادشاهان فرانسه قرار گرفتند. این انتقال برای فرانسویان خوش بود، ولی دیگر ملت‌ها گفتند چرا به کشور ما منتقل نشده است و همین، حس ملی‌گرایی را گسترش داد و کلیسای کاتولیک که ادعای فراملی داشت، رو به افول نهاد. در آن سوی اصلاح‌طلبان بر این باور بودند که در هر ملت - دولتی، باید کلیسایی تثبیت شده وجود داشته باشد، تا جایی که در آلمان و کشورهای حوزه اسکاندیناوی، آیین لوتری، در انگلستان انگلیکان (کلیسای اسقفی)، در اسکاتلند آیین پرسبیتری و در هلند و سوئیس کلیسای اصلاح شده (کالونیزم) بروز و ظهور یفتند.

به دنبال افزایش حس استقلال‌خواهی در میان ملت‌ها، کم‌کم از قدرت دستگاه پاپی کاسته شد. دارایی‌های کلان دستگاه پاپ ملی اعلام شد؛ محاکم پاپی تعطیل شد و بدین ترتیب کلیسایی که گستره خویش را تمام دنیا می‌دانست و سرتاسر اروپا را ملک خویش به حساب می‌آورد، به سرزمین کوچک و آتیکان بسنده کرد.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. متی، ۱۵:۲۲؛ مرقس ۱۲:۱۳؛ لوقا، ۲۱:۴۰.
۲. رومیان ۱۳: ۱-۲.
۳. رساله اول: ۲: ۱۳-۱۷.
۴. سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ، اول کرنز، مترجم آرمان رشیدی، ص ۹۹.
۵. تاریخ تمدن، ج ۵، ص ۶۲.
۶. تاریخ جامع ادیان، جان بایر ناس، ص ۶۶۴.

سوءاستفاده می‌کردند و کلیسا به جای آن که محل عبادت باشد، به دکانی تبدیل شده بود. کشیشان به جای آن که الگوی اخلاق باشند، جرثومه‌های فساد بودند. بازرس ویژه پاپ، در گزارشی که از وضع اخلاقی راهبان تهیه کرده بود، چنین به پاپ گزارش می‌دهد: بسیاری از راهبان قمار می‌بازند؛ لب به لعن و نفرین می‌آیند؛ در قهوه‌خانه‌ها می‌لوندند؛ قمار می‌بندند؛ مال می‌اندوزند؛ زنا می‌کنند و چون باده‌خوران عیاش زندگی می‌کنند. این مسائل باعث شد که نهضت اصلاح‌طلبانه پروتستان در قرن شانزدهم میلادی در واکنش به آن شکل بگیرد. دغدغه پروتستان‌های نخستین، موضوعات بنیادی‌تر معنوی و آموزه‌ای، چون مرجعیت کتاب مقدس و راه نجات بود و آنان خواهان بازگشت به کتاب مقدس بودند، ولی در عمل، شناخت قلمرو مشروعیت دولت به یگانه جنبه اصلاح‌طلبی پروتستانی تبدیل شد.

فرآیند جدایی سیاسی از کلیسا و سکولاریزاسیون، در دوره رنسانس و بعد از آن عوامل متعددی داشت. بخشی از آن، دغدغه بازگشت به کتاب مقدس بود؛ کتاب مقدسی که خود مروج این جدایی و حامی آن بود که عباراتی از عهد جدید، در بخش آغازین این نوشته نقل شد. علت دیگری که در پیدایش مکتب تفکیک نقش دارد، فقدان قوانین اجتماعی در مسیحیت است. در این آیین نه تنها قوانین اجتماعی نیست، بلکه مسیحیان که در ابتدا به تورات که حاوی برخی احکام اجتماعی بود عمل می‌کردند، تورات را نسخ کردند که خود به معنای حلال شدن ربا، شراب، گوشت خوک و ... بود و تنها به حرمت زنا، خوردن حیوانات خفه شده و خون و ذبیحه‌بت‌ها اکتفا کردند.

فساد دستگاه پاپی نیز در این تفکیک مؤثر بود، زیرا باعث شد که در میان ملل و امم اروپایی، احساس ملیت و قومیت ایجاد شود که همین افتراق آن‌ها را باعث شد. مخصوصاً دو کشور فرانسه و انگلیس توانستند به طرف استقلال گام بردارند. با استقلال فرانسه، مابین منافع آن کشور با منافع پاپ تراحم روی داد. در این میان طبقه کشیشان فرانسه مجبور شدند که یکی از دو طرف پادشاه و پاپ را انتخاب کنند که اغلب آن‌ها به طرفداری پادشاه فرانسه اقدام کردند. پادشاه نیز در این تقابل، پارلمان را برای

است: «بر ضد کسانی که از روی نادانی معتقدند اسقف اعظم رم نمی‌تواند امپراتور را تکفیر کند». وی در این نامه در صدد آن برآمد که این حکم را در حق امپراتور هنری چهارم عملی سازد. پاپ آن قدر مقتدر بود که هنری چهارم برای در امان ماندن از خشم پاپ، همراه همسر و پسر نوزادش، در زمستان سال ۱۰۷۷ از کوه‌های آلپ گذشت تا با پاپ دیدار کند. پس از این سفر خسته‌کننده، زمانی که به اقامتگاه پاپ رسید، گریگوری او را سه روز متوالی بیرون از دروازه‌های قصر خود، پای برهنه بر روی برف‌ها در انتظار نگاه داشت. پس از آن او را به حضور پذیرفت و او را از حکم تکفیر خود آزاد ساخت.

دیگر پاپ مقتدر، اینوسنت سوم است. وی خود را نماینده مسیح و صاحب اقتدار برتر بر روی زمین می‌دانست. او معتقد بود که پادشاهان و بزرگان مملکتی، قدرت و حاکمیت خود را از او دریافت می‌کنند. از این رو او می‌تواند ایشان را تکفیر و خلع کند و یا مملکت ایشان را تحریم مذهبی نماید. او توانست با اقتدار خویش، فرمانروایان حکومت‌های ملی و بزرگ انگلستان و فرانسه را تحت کنترل در آورده و فرمانروای امپراتور روم مقدس را شکست دهد. اینوسنت سوم، جنگ صلیبی چهارم را که منجر به اشغال قسطنطنیه شد، رهبری کرد.

حضور کلیسا در رأس قدرت سیاسی به خودی خود اشکالی نداشت. مقتدر بودن کلیسا می‌توانست به نفع جامعه اروپا باشد، اما کلیسا در دوران اقتدار خویش به جای منش عیسی (ع)، شیوه شاهان را برگزید و به جای آن که دست عطوفت بر سر مردم کشد، پای ستم بر گرده آنان فشرده. آیا می‌توان رفتار گریگوری با هنری چهارم و زن و فرزند خردسالش را عیسی پسندانه دانست؟ همین تضادهای رفتاری حاکمان کلیسا، مردم را به شورش فراخواند و عصر جدایی در تاریخ رقم خورد.

#### ۵. جدایی کلیسا و دولت

کلیسا در دوره قرون وسطی، روز به روز فربه‌تر می‌شد و امکانات مالی گسترش می‌یافت؛ اما اخلاق و تعالیم اخلاقی عیسی (ع) از کلیسا رخت برمی‌بست. کلیسا به معضلی تبدیل شده بود که زندگی را برای همگان دشوار کرده بود. پاپ‌ها از قدرت خویش